

اندیشه ای که "عبور از جمهوری اسلامی" را دنبال می کند!

عنوان

بررسی ایهای کارشناسانه نشان می دهد، کسانی که در ساختار قدرت در جمهوری اسلامی با ایده ای موسوم به ایران شهری قرابت پیدا کرده اند از ایده جمهوری اسلامی عبور کرده و در صدد بازتعریف و لایت فقیه برآمده اند!

به گزارش نسیم آنالین و به نقل از باشگاه خبرنگاران تسنیم <<پویا>>، بررسی انتقادی اندیشه اساتید دانشگاهی و دانشمندان علمی یک امر مهم در راستای تبیین و تحلیل اندیشه ها است. اساسا حیات هر اندیشه ای منوط به نقد است و اگر باب نقد بسته شود بقاء آن اندیشه امکان پذیر نخواهد بود. سید جواد طباطبایی استاد فلسفه و اندیشه سیاسی و مدیر گروه فلسفه مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی از جمله اندیشمندانی است که نزدیک به چهل سال تامل و تدریس در حوزه اندیشه سیاسی را در کارنامه دارد.

اندیشه های وی به تازگی در برخی نشریات همسو با جریان های خاص و مراکز شبه دانشگاهی مورد توجه قرار گرفته است. به تازگی و در دولت دوازدهم جایزه فارابی به وی اهدا شده است.

برای بررسی و نقد اندیشه های جواد طباطبایی با سید جواد میری، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و مدیر روابط بین الملل و همکاری های علمی، به گفت و گو نشستیم. ماحصل این گفت و گو را می خوانید:

*تسنیم: به عنوان مدخل بحث، کلیتی از روند تکوین اندیشه های آقای طباطبایی را ارائه کنید؟

-تبارشناسی اندیشه یک متفکر نیازمند بحث مستوفی و مفصلی است اما اجمالا، ورود آقای طباطبایی به عرصه اندیشه از طریق ایده های چپ آنها با مشرب رضا ناب دل در تبریز رقم خورده است. اولین آثار او شامل ترجمه لنین و همچنین ترجمه آلتوسر از زبان فرانسه به فارسی است که در سال 1358 توسط انتشارات کتابخانه کوچک سوسیالیسم منتشر شد.

طباطبایی در مقدمه کتاب ترجمه لنین به احسان طبری اشاره کرده است: «او یکی از بزرگان اندیشه در ایران بوده و کسی بوده که منطق تحول جامعه ایران را خیلی بهت از دیگر افراد فهم کرده است.»

طباطبایی در پانویس همان کتاب، به افرادی که به زعم وی ناجوانمردانه قدر احسان طبری را ندانستند نیز حمله کرده است.

لذا وی ذیل سنت ایده های چپ در ایران، وارد عرصه اندیشه می شود. سپس در اوائل دهه 60 با مقامات عالی رتبه وزارت خارجه مرتبط شده و مقاله ای را درباره منحنی غزالی منتشر کرده است. وی در این مقاله مدعی شده است: «هنگامیکه ما بین ملک و شریعت مخیر شدیم باید کدام یک را برگزینیم و در پاسخ از زبان غزالی اشاره می کند که ما باید ملک را انتخاب کنیم زیرا اگر ملکی نباشد شریعتی هم باقی نخواهد ماند ولی اگر شریعت را حفظ کنیم و ملک را رها نماییم آنگاه نه شریعتی باقی خواهد ماند و نه ملکی.»

به نظر من طرح این چنین مباحثی در آن زمان -که هنگام جنگ میان ایران و عراق بوده است- می توانست زمینه طرح بحث صلح بین ایران و عراق را فراهم کند. به عبارتی این دوگانه ای که طباطبایی

مطرح می‌کند- دوگانه مُلک و شریعت- در طول تاریخ انقلاب اسلامی نیز تحت عنوان مفهوم مصلحت دنبال شده است. وی بعدها پس از ورود به دانشگاه تهران در کسوت استادی، کتاب خواجه نظام الملک را نوشته و به این نکته تصریح کرده است که ایران به مثابه یک مسئله باید مورد مذاقه قرار گیرد و این یک بحث نظری صرف نیست. بلکه وقتی منطق تحول جامعه ایران را هم در بستر تاریخی و هم در بستر معاصر مورد مذاقه قرار می‌دهیم باید میان ایران در مدار خلافت و ایران در مدار سلطنت تمایز قائل شویم. ایران در مدار سلطنت هم به دو دسته تقسیم می‌شود، یکی ایران در مدار شاهنشاهی و دیگری، ایران در مدار سلطنت.

وی معتقد است که با آمدن اسلام دیگر بازگشت به سنت شاهنشاهی، فرّه ایزدی و... امکان پذیر نبوده و خواجه نظام الملک اولین کسی است که به این نکته پی برده است.

به عبارتی، ایده سلطنت به مثابه یک بخشی از ایده سنت پادشاهی در تفکر ایرانی باقی می‌ماند و این مقوله را می‌توان در سنت ادبی شعرا، علما و اندیشمندان مشاهده کرد.

طباطبایی اخیراً در تیرماه 1396 در سخنرانی خود در دانشگاه فردوسی مشهد مدعی شد که ایران هیچگاه جزء امت اسلامی نبوده است. مبنای تئوریک این سخن او در کتاب دیگر وی به نام خواجه نظام الملک بیان شده است. چارچوب تعریف شده در کتاب خواجه نظام الملک این است که در مقام تبیین تفاوت میان خلافت و سلطنت می‌گوید که وقتی در خلافت موضوع را در مدار خلافت در نظر می‌گیریم، خلیفه در بالاترین درجه اش حافظ و نگاهبان شریعت است بدین معنا که حکومت برای خلیفه یک شأن و استقلال ذاتی ندارد بلکه او در مقام جانشینی و صیانت از یک ایده و مطلب است. حکومت خلیفه حیثی از حیثیات شریعت است فلذا مبنا و اصل، شریعت است و یکی از حیثیات شریعت، حکومت است و در این چارچوب، خلیفه درصدد حاکم کردن شریعت است. اما اساس و بنیاد موضوع در سلطنت کاملاً متفاوت از خلافت است بدین معنا که سلطان یا شاه قرار نیست خود را در ذیل شریعت تعریف کند بلکه شریعت یا دین یکی از حیثیات سلطنت و سلطان است.

*تسنیم: آیا این منجر به حکومت استبدادی (تیرانی) نمی‌شود؟

-برای پاسخ به این سوال بهتر است ابتدا تفاوت سلطان و سلطنت را با پادشاهی کیانیان یا پیشدادیان یا مفهوم پادشاهی در سنت ایرانی بررسی کنیم. طباطبایی معتقد است که پادشاهان ایرانی تقریباً معادل انبیاء بنی اسرائیل بودند به این معنا که همانگونه که داوود و سلیمان (علیهم السلام) نبی بودند، پادشاه نیز محسوب می‌شدند. پیشدادیان و پادشاهان ایرانی نیز همین نقش را داشتند و وقتی پادشاه به چیزی امر می‌کرده در واقع سخن خودش نبوده بلکه پُلی می‌شده میان عالم ناسوت و لاهوت. جالب است بدانید که همین امروزه یک بحثی در الهیات مسیحی مطرح است که می‌گویند یکی از صفات پاپ، پُنتیف به معنای پُل است و پاپ یک پلی است بین عالم لاهوت و ناسوت و او واسطه فیض این دو جهان است.

عدالت در ذیل مفهوم ایده آل شاهان ایرانی تعریف می‌شده و به همین خاطر اگر شاهی از این عدل تخطی می‌کرده و جائز می‌شده، مردم در برابرش قائل به قیام می‌شدند و سعی می‌کردند یک شاه دیگری را سرکار بیاورند. این نکته جالب توجه است که تا قبل از جمهوری اسلامی، ایران بدون شاه نبوده است. اساس در پارادایم سلطنت، حکومت است و سلطان خودش را در مدار شریعت تعریف نمی‌کند. از

مجموع سخنان و نوشته های مختلف طباطبایی مخصوصا کتاب خواجه نظام الملک، این نکته به دست می آید که اگر هر حکومتی در تمدن ایرانی بخواهد خود را ذیل مفهوم خلافت تعریف کند و درصدد بقاء نیز باشد، محکوم به شکست است. تداوم نهاد سلطنت در زمان پس از اسلام نیز به همین دلیل است که خود را ذیل مفهوم خلافت تعریف نکرده است و در بهترین حالت، در کنار نهاد سلطنت نهاد دیانت ایجاد می شود. طباطبایی مدعی است که اگر جمهوری اسلامی در قالب ولایت فقیه درصدد تداوم و بقاء است باید خود را از مدار خلافت خارج کند! بدین معنا که نباید ایران را ذیل امت اسلامی تعریف کند و بگوید و ولایت فقیه رابط خدا و مردم است بلکه باید درمورد مفهوم ولایت فقیه بازنگری شود.

*تسنیم: بازنگری مورد نظر طباطبایی درمورد ولایت فقیه چیست؟

یکی از مختصات این بازنگری این است که ولی فقیه نباید امور حکومت را ذیل شریعت تعریف کند و به صورت فرضی اگر در جایی میان امر حکومتی و امر شرعی تضادی شد آنگاه امر شرعی باید خود را ذیل امر حاکمیتی بازتعریف کند. اساس حکومت و حاکمیت نباید اعمال و اجرای احکام شریعت باشد و اگر حکومتی به این سمت برود به دلیل وجود آرایش خاص و مستحکم فرهنگی در تمدن ایرانی، آن حکومت محکوم به شکست و نابودی است.

از نظر او تداوم یک حکومت در تمدن ایرانی منوط به اتصال به سلطنت است. تداوم ایده ولایت فقیه هم نیازمند بازسازی آن، ذیل ایده سلطنت است نه ذیل ایده خلافت. در اندیشه طباطبایی، منافع ملی صرف اصالت پیدا می کند. این اندیشه به یک معنا شبیه همان گفت و گویی است که میان امام خمینی (ره) و بازرگان هم وجود داشت که بازرگان می گفت: «تفاوت من و آقای خمینی در این است که ایشان، ایران را برای اسلام می خواهد اما من اسلام را برای ایران می خواهم.»

به نظر من برای فهم تغییر و تحولات ایده ها باید یک نیم نگاه دقیقی هم به تحولات اجتماعی داشته باشیم. در زمان امام خمینی (ره) عمده افراد پیرامون امام (ره) به دو دسته چپ و راست تقسیم می شدند که تلاش می شد میان این دو دسته با یک بالانس و توازن خاصی که معمولا مقداری به سمت چپها بود یک تعادلی ایجاد شود. آن زمان یکی از پیش فرضهای راستها این بود که نباید دایره ولایت فقیه به این مقدار وسیع و گسترده باشد. پس از امام و در زمان ابتدای زعامت مقام معظم رهبری، همانهایی که چپ بودند مدعی شدند که باید حدود و ثغور اختیارات ولایت فقیه مشخص تر بشود.

عباس آخوندی و بنیاد ایرانشهری

از زمان روی کار آمدن دولت اصلاح طلب سپهر سیاسی بیشتر بر روی اصول گرا و اصلاح طلب تمرکز داشت اما زمان مجلس ششم برخی ها سعی کردند که از منطق درونی قدرت در جمهوری اسلامی (یعنی نهاد مجلس) استفاده کنند تا اختیارات ولایت فقیه را محدود کنند و همین گروه بودند که سعی کردند در سال 88 دوباره قدرت را در دست بگیرند. پس از سال 88 آن گروهی که ذیل گروه آقای احمدی نژاد بودند سعی کردند تغییر ماهیت داده و با طرح مباحثی نظیر ارتباط مستقیم با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)، پذیرش مشروعیت اسرائیل، کوروش گزایی و... و یارگیری از گروهی از جامعه به نوعی از ولایت فقیه عبور کنند.

در انتخابات سال 92 با آمدن روحانی یک دگردیسی در آرایش نیروها در حال رخ دادن است. برای مثال عباس آخوندی که دورانی در وزارت اطلاعات بوده و سالهاست که به عنوان یک سیاستمدار در جمهوری

اسلامی مشغول به کار است اکنون بنیاد ایران‌شهری را تاسیس می کند که در حال بازتعریف تئوری ایران‌شاهی است.

ممکن است برخی ها بگویند که ایده مدنظر در بنیاد ایران‌شهری به معنای بازگشت به ایده ایران‌شاهی و فرّه ایزدی نیست بلکه ناظر به ایده ایرانی-اسلامی است. حتی اگر فرضا همین معنا هم مدنظر باشد باز این لازمه را خواهد داشت که تداوم ولایت فقیه در زیست بوم ایرانی و جهان کنونی منوط به تغییر مولفه های ولایت فقیه است. یکی از این مولفه های کلیدی عبارت است از عدول از مفهوم خلافت. به تبع همین مسئله، اساس حکومت نباید شریعت باشد و "اصل دیانت ما عین سیاست ماست" زیرسوال می رود. در این تلقی، حکومت باید منافع ملی و مصلحت عمومی ملت ایران را در نظر بگیرد و به تبع همین، دیگر مباحثی نظیر اسلام ناب و... در حاشیه قرار خواهد گرفت و نوعی کثرت انگاری دینی مطرح می شود و مبحث حاکمیت ملی برجسته خواهد شد.

*تسنیم: آیا اساسا نظریه ایران‌شهری مختص به طباطبایی است یا ریشه در گذشته نیز دارد؟

-خیر این ایده مخصوص او نیست و ریشه در گذشته نیز دارد. برای مثال برخی در دوران باستان مبحثی نظیر ایران به مثابه شهر و یا کشور را مطرح کردند و در دوران معاصر نیز افرادی نظیر کاظم زاده ایران‌شهر که مجله ایران‌شهر را منتشر می کرد یا افرادی همچون هما ناطق، محمود افشار، ایرج افشار و... نیز این ایده را مطرح کردند. اساسا جدال نظری که بین پورداود و شهید مطهری در دهه 40 و 50 شکل گرفت و منجر به کتاب خدمات متقابل ایران و اسلام شد و یا مثلا کتاب بازشناسی هویت ایرانی-اسلامی که شریعتی در پاسخ به کتاب دو قرن سکوت زرین کوب نوشته بود نمونه های متاخری از این مبحث محسوب می شوند. این مباحث در 100 سال اخیر در قالبهای مختلف بسیار مطرح شده که آیا ایران باید خودش را در ذیل اروپا تعریف کند و یا باید به سمت جهان اسلام برود و یا باید مبنا و قوام هویت ما نژاد آریایی باشد یا اینکه اسلام به مثابه یک پیوست فرهنگی باید اساس هویت ما باشد یا اینکه باید روایات برخی باستان شناسان نظیر کنت دوگوبینو و برخی دیگر از باستان شناسان فرانسوی و روسی و... در مورد باستان گرایی نژادهای مختلف را بپذیریم و...

روایت خاصی از باستان گرایی که در ذیل روایت گوینو در دهه اخیر در ایران شکل گرفته گرایش قوی است که عرب ستیز و اسلام ستیز می باشد. آنچه که از مجموعه آثار طباطبایی می توان دریافت این است که وی ورود اسلام به زیست جهان ایرانی را بسیار بد توصیف کرده و عامل انحطاط ایران می داند.

*تسنیم: آیا رد پایی از گرایش دولتمردان کنونی به اندیشه طباطبایی وجود دارد؟

-می توان میان بخشهایی از لیبرالیسم با اندیشه طباطبایی این همانی هایی یافت. باید به این نکته توجه داشت که مجموعه ای در جمهوری اسلامی به این نتیجه رسیده اند که جمهوری اسلامی به صورت کنونی توان بقا و تداوم ندارد و باید برای بقای آن دست به یک بازسازی و اصلاح زد. این گروه معتقدند که در روند کلی این اصلاح و بازسازی اگر هم قرار است چیزی از نظم حاصل از ولایت فقیه باقی بماند نباید با مدل و تلقی کنونی آن باشد بلکه باید ذیل اندیشه سلطنت ادامه یابد. این گروه به این نتیجه رسیده اند که اندیشه جواد طباطبایی در این میان بسیار کمکشان می کند و به این دلیل است که قرابت خاصی باهمدیگر پیدا کرده اند.

امثال آخوندی - وزیر راه و شهرسازی - به دنبال این هستند که نقاط مشترکی را که با طباطبایی دارند، به صورت یک پادگفتمان در درون گفتمان حاکمیت فعلی احیاء کرده و مطرح کنند. اینها درصد این هستند که روایتی از حاکمیت ارائه کنند تا بتواند با قاطبه جامعه ارتباط برقرار کرده و تداوم نظامی را رقم بزنند که خود نیز در آن نقش داشته باشند.

یکی از نکات جالب این است که وقتی محمد قوچانی یادداشتی درباره نقد شریعتی در مهرنامه سابق می نویسد به این نکته تصریح می کند که باید به تشیع صفوی بازگردیم. پرسش این است که تشیع صفوی چگونه تشیعی بوده است؟ خب می دانید که تشیع صفوی بیشتر معطوف به عنصر حکومت است تا آنکه بخواهد همچون تشیع علوی معطوف به عنصر فرهنگ باشد و وقتی کسی بازگشت به تشیع صفوی را مطرح می کند منظورش این است که دولت و حکومت در کانون توجه قرار دارد و دنبال نوعی بازخوانی ساختار حکومت است.

*تسنیم: نسبت نظر امام خمینی (ره) در مورد اینکه اسلام چیزی جز حکومت نیست با اصالت مطلق به جای شریعت در اندیشه طباطبایی چگونه است؟

-نظر امام ارتباط خاصی با نظر لویاتان هابز دارد اما باز در همین قضیه ای که امام مطرح کرد نیز حکومت در ذیل شریعت معنا می یابد نه اینکه همچون نظر طباطبایی، شریعت در ذیل حکومت تعریف بشود گرچه خود نظر امام به علل مختلفی نتوانست آنگونه که شایسته و بایسته است به منصف ظهور برسد. اما در اندیشه طباطبایی، منافع ملی و مصلحت عمومی معنایی دارد که ذیل خلافت نمی گنجد.

طباطبایی فهمی از امر اجتماعی ندارد

*تسنیم: نقاط ضعف و انتقاداتی که متوجه اندیشه طباطبایی است چیست؟

- یکی از انتقادات جدی این اندیشه، فاشیسم و نژادپرستی قوی است که از درون آن خارج می شود. ببینید، کوروش به عنوان یک پادشاه ایرانی مورد احترام ماست اما وقتی او تبدیل به نمادی برای تفرقه و نفرت از دیگری می شود و بیگانه ستیزی را پیش می آورد آن چیزی است که از درون اندیشه آقای طباطبایی بیرون می آید. ضمناً هنوز کسی نمی داند که ایران مطرح شده در دوران باستان که طباطبایی به آن اشاره می کند دقیقاً چگونه ایرانی است. به نظر من آقای طباطبایی فهمی از امر اجتماعی و فرهنگی ندارد و تمام بحثش ناظر به قدرت آنهاست دولت است. به همین خاطر هست که مدعی است هگل قرن نوزدهم برایش اهمیت دارد و قرن نوزدهمی است.

باید به دو نکته توجه داشت: الف) مفهوم هویت ملی را ذیل پیوست فرهنگی در نظر داشت. ب) مسئله سیاست و دیانت را نباید ذیل مفهوم سکولار و دین در نظر بگیریم زیرا همانگونه که طباطبایی تصریح می کند سکولاریسم یک مفهوم مدرن است که در اسلام و ایران مطرح نبوده و نشده بلکه باید در ذیل اضلاع سه گانه عرف، دین و سکولار در نظر بگیریم زیرا در سپهر جامعه ایرانی مفهوم سکولار معنایی ندارد و باید به جای آن از ایده عرف به معنای عقل متعارف استفاده کنیم.

در مورد تحول مورد نظر این گروه، به اعتقاد من اگر هم قرار است به سمت تحول برویم باید بیشتر به

سمت دموکراسی پیش برویم بدین معنا که چگونه جمهوریت نظام را بیشتر تقویت کنیم و خوانش مان از اسلام نیز خوانشی دگرستیزانه نباشد.

به اعتقاد من کسانی که در ساختار قدرت در جمهوری اسلامی با ایده ایرانشهری آقای طباطبایی قرابت پیدا کرده و سعی در پرداختن به آن در قالبهای دولتی و... هستند از ایده جمهوری اسلامی عبور کرده و درصدد بازتعریف ولایت فقیه در ذیل سلطنت هستند و چون دیدگاه حضرت آیت الله خامنه ای به شدت با این نگاه مخالف است نمی توانند در زمان ایشان این کار را انجام دهند اما سعی دارند به انحاء مختلف این پروژه را کلید بزنند و جامعه خاص مدنظر خود را طراحی کنند.